

تأملی در پرسشها و پاسخهای مذهبی (۱۰)

سرشت کینی

آدمی (۱)

(نیاز به دین)

عباس جوارشکیان

بعد از مباحث توحید و خداشناسی، بحث جدیدی که موضوع اصلی این سلسله نوشتار خواهد بود، نقش دین در زندگی بشر است که آنرا در چهار موضوع و محور فرعی پی می‌گیریم:

الف) نیاز به دین

بها) لوازم و مقتضیات تحقق هدف و رسالت دین

چ) نقش دین در تحصیل سعادت دنیوی و اخروی

د) رابطه دین با عقل و علم بشری در تدبیر زندگی دنیوی انسان

در اینجا به برخی سؤالات مهم در محور نخست اشاره مختصری می‌کنیم.

در یک نگاه فرادینی، دین با انسان چه نسبتی دارد؟ دین‌داری و دین‌گرایی او بر چه اساس و مبنایی استوار است؟ آیا دین‌گرایی آدمی بر پایه تمایلات نهادی و نیازهای معنوی و انسانی اوست یا ناشی از ضرورتها و حوائج زندگی‌اش؟ بعبارت دیگر آیا دین ریشه در جان و خمیرمایه روح انسان دارد یا نه، صرفاً ابزاری برای رفع نیازها و حل مشکلات زندگی او بوده است؟ در طول تاریخ انسان، که همواره انحاء مختلفی از دیانت با زندگی و اندیشه و عمل او عجین و همراه بوده است، دین عهده‌دار پاسخگویی به کدام یک از ابعاد حیات فردی و اجتماعی انسان بوده است؟ آیا می‌توان گفت رفته‌رفته یا پیشرفت علم و دانش و پایه‌های زندگی اجتماعی بشر، نیازمندی به دین نیز کاهش یافته و بدیل‌های تازه‌ای برای دین پیدا شده و در نتیجه دین بتدریج از عرصه اجتماع به عرصه زندگی فردی و از حوزه روابط جمعی به محدوده خاص امور شخصی رانده شده است؟ بطوریکه در روند رو به پیش دانش و تکنولوژی و توسعه و تکامل مدنی، چه بسا روزی فرا رسد که نیازی به دین، حتی در حوزه زندگی شخصی نیز باقی نماند؟!..

و در نگاه درون دینی، ادعاهای دین چیست؟ دین نسبت خود را با انسان چگونه معرفی کرده است؟ پیام اصلی انبیاء و ادیان الهی چه بوده است؟ چه تعهد و رسالتی را بر عهده داشتند؟ اهداف متوسط و هدف نهایی دین چیست؟ این اهداف با دنیای انسان چه نسبتی دارند؟..



۱۰۱۰
شماره

* دین و انسان

روشن

است که بررسی چنین موضوع مهم و پر مناقشه ای مبتنی بر تعریف و شناخت روشنی از «دین» و «انسان» است و این هر دو مورد، از جمله اموری هستند که کمتر توافق جامعی در خصوص آنها میان فیلسوفان و اندیشمندان دینی و انسان‌شناسان وجود دارد. در اینجا بدون اینکه بخواهیم بهر یک از این دو مقوله مهم بطور مستقل پرداخته و آراء صاحب نظران را در خصوص هر یک مورد تبیین و بررسی قرار دهیم به یک شناخت اجمالی و مورد وفاق که غالب صور گوناگون دین - عمدتاً ادیان بزرگ و الهی - در شرق و غرب عالم را در بر می گیرد بسنده می کنیم و در خصوص انسان نیز بدون اینکه در صدد ارائه تعریف و تبیین دقیق و همه جانبه ای از او باشیم تنها به برخی ویژگیهای مهم انسانی که در زمره شاخصهای دائمی و دغدغه های بنیادی روح او و در عین حال همواره وجه اصلی روی نمودن آدمی به دین بوده اند اشاره می کنیم.

بدیهی است ارائه تعریفی چنان عام از دین که همه صور ابتدائی و بدوی گرایشات دینی انسان در طول تاریخ را دربر گرفته و بر هر رازگرایی و مقدس انگاری و اعتقادات فوق طبیعی با هر مضمون و محتوایی قابل اطلاق باشد چنان تعریف بسیط و کم رنگی از دیانت خواهد بود که نه کارایی و توانی در شناخت حقیقت دین دارد و نه حق ادیان بزرگ با آنهمه غنای معنوی و محتوای معرفتی

و تعالیم وسیعشان را بجای آورد.

صرفنظر از همه نشتها و عدم وفاقی که میان فیلسوفان دین در خصوص تعریفی عام و جامع و مانع از دین به چشم می خورد با نظر به ادیان بزرگ - خصوصاً الهی و بالخصوص ابراهیمی و توحیدی - اگر محور و روح و جوهره دین ورزی آدمی را حقیقت متعالی و مقدسی بدانیم که تقرّب و نیل به او منشأ سعادت و فلاح و رستگاری و رهائی انسان (از آلام و رنجها، خوف و حزنها، دلهره ها و ناآرامیها ...) تلقی می شود، در اینصورت دین مجموعه باورها و عقاید، دریافتهای وجدانی و عاطفی و همه تلاشها و تکاپوهای عملی است که آدمی در نسبت با «او» پیدا می کند.

«باورها»ئی که ناظر به شناخت او و معرفت اوصاف و افعال و آثار هستی اوست، «تلاشها»یی که بمنظور جلب رضا و دوستی و طلب رحمت و مغفرت و استمداد و پناه جستن و تقرّب به او صورت می گیرد و «دریافتها»یی که در ارتباط صمیمانه، انس و الفت و ملاقات و مواجهه وجودی با او برای آدمی حاصل می آید. اکنون با چنین نگاه اجمالی به دین، بجاست که اقبال انسان به دین را مورد تأمل قرار داده و وجوه نیازمندی انسان به دین را بشناسیم. حضور گسترده و عمیق دین در همه ادوار حیات انسان حکایت از آن دارد که هم، نسبت آدمی با دین بسیار عمیق و ریشه دار است و هم، نیاز به دین از ابعاد مختلفی برای انسان مطرح بوده و هست بگونه ای که با همه تحولات اجتماعی و فرهنگی و مدنی زندگی

انسان در طول اعصار و قرون، و با همه تنوعات اقلیمی و نژادی و فرهنگی نوع بشر، همواره دین و دین ورزی حضوری توانمند و پررنگ و مؤثر در غالب شؤون زندگی انسان داشته است. تحقیقات باستانشناسی و مردم شناسی و پژوهشهای روانشناختی و جامعه شناسی^۱ دوره اخیر همگی بر این پیوند عمیق صحه گذاشته و نیازهای نهادی و عمیق روان آدمی و جامعه انسانی را به دین تأیید می کنند.

شگفت آنکه قرن حاضر که اوج پیشرفت علم و دانش و فن آوریِ اعجاب انگیز انسان در تمامی عرصه های زندگی است و نظامات اجتماعی و صور حیات جمعی و شیوه زندگی آدمی تفاوتهای شگرف و غیر قابل قیاسی با ادوار گذشته حیات او دارد، بیش از هر دوره دیگری در معرض امواج دین خواهی و دین پژوهی و دین گرایی قرار گرفته است و پیش از همه اعصار گذشته، انحاء مختلفی از نحله های متشبهه به دین و گرایشهای متجدد مذهبی و نهضت‌های بدیع در عرصه ادیان بزرگ و سستی به ظهور رسیده است و شگفت تر آنکه، غالب این جریانات فکری و نهضتها و آئین های نوظهور در کشورها و جوامعی پیدا شده و می شوند که باصطلاح، مهد تمدن و تجدّد و فن آوری و دانش جدیدند.^۲

* دغدغه های بنیادی روح انسان

این تمایلات فزاینده دین خواهی و دین گرایی وقتی قابل فهم اند که از یک سو نیازها و دغدغه های بنیادی و دائمی روح انسان را بشناسیم و از سوی دیگر به ماهیت تمدن جدید و آفات انسانی و بحرانهای معنوی آن و وضعیت رقت انگیز روان آدمی در گیرودار چنین تمدنی توجه کنیم.

در اینجا نخست به برخی از اهم دلمشغولیه‌ها و دغدغه های انسان که در همه ادوار حیات آدمی او را همواره به تک و تاب آورده و سرمایه و انرژی اولی و اصلی تکاپوی او در تمامی عرصه های حیات و تمدن بشری شده است فهرست وار اشاره کنیم:

۱- دغدغه آگاهی و معرفت (گریز از حیرت جهل و نادانی)
۲- دغدغه یقین (در مقابل شک و تردید، ظن و تزلزل نظری و عملی)

۳- دغدغه معنا و آرمان، ایمان و امید (در برابر پوچی و نیست انگاری، یأس و بی ایمانی)

۴- دغدغه آزادی (تلاش برای رهایی از اسارت و بندگی، شیء شدن و ابزار و اکت فعل دیگران بودن)

۵- دغدغه قسط و عدالت (در مقابل ظلم و ستم، تبعیض و

نابرابری)

۶- دغدغه حاکمیت ارزشها بر روابط انسانی (برای محو فساد و فحشاء و خشونت و سببیت در مناسبات اجتماعی)

۷- دغدغه راه، آئین زندگی و چگونه زیستن برای نیل به سعادت (نجات از معلق بودن و نداشتن ساختار و نظامی برای زندگی، و نگرانی از عدم وصول به سعادت)

۸- دغدغه کرامت و عزت نفس (گریز از ذلت و خواری، تحقیر و توهین و احساس حقارت و زبونی)

۹- دغدغه فضیلت و کمال و آراستگی روح به زیباییهای معنوی (فرار از نقص و فقر و زشتی های خلقی)

۱۰- دغدغه تعالی یا مینوگرایی (فرار از دنیوی شدن و هم آغوشی با مادیت و ابتذال روزمره گی)

۱۱- دغدغه جاودانگی و بقا (گریز از مرگ و نیستی که حب مال و حب فرزند و حتی حب نام و شهرت و صور دیگر دنیاگرایی را بطور عمده می توان ناشی از این تمایل عمیق و نهادی آدمی دانست)

۱۲- دغدغه نکیه گاه (ملجایی که او را از اضطراب و دلهره و انواع ترس و حزنها و ناامنیها نجات بخشد در سختیها و بحرانها و نابسامانیها و طوفان حوادث، اطمینان و آرامش و امنیت خاطر آدمی را فراهم آورد)

۱۳- دغدغه انس و صمیمیت: انسان موجودی است که جدایی و تنهایی را بر نمی تابد؛ بدنبال کسی است که او را درک کند؛ همدل و همدرد و غمگسارش باشد؛ حرفهای دلش را بشنود؛ صمیمی ترین و نهائی ترین احساسها و خطورات جانش را بفهمد و بی هیچ پرده ای در محفل جان او حضور یابد و مجلس انس در سویدای ضمیر خود با او ترتیب دهد؛ با او انس گیرد و آشنائی جوید تا او رفیق راهش و جلس تنهائی اش شود.

۱۴- دغدغه زیبایی و حسن: زیبایی ذاتی روح آدمی- که از عالم قدس و ملکوت و زیبایی مطلق است- او را به سمت زیباییهای بیرونی سوق می دهد؛ از اینرو تنها در متن زیبایی است که انسان تعادل و توازن و قرار و آرام بلکه انبساط و سرور و نشاط پیدا می کند. (گریز از زشتی ها و پلیدیها، گریز از هر چه که طراوت و جاذبه و نشاطی را در جان او بر نمی انگیزد بلکه به احساسهای ناموزون و نامطوبعی دامن می زند که حقیقت جان آدمی با آنها بیگانه و نامأنوس است.)

۱۵ و ۱۶- دغدغه دوستی و محبت، عشق و پرستش: واقعیت وجود انسان هیچگاه خالی از یک نحوه تعلق و وابستگی

به کسی یا چیزی نیست گویی «دل بستگی» و «محببت و عشق ورزی» و «دلدادگی»، پیشه اوست. «امید به زندگی»، «انرژی روحی»، «شور و شوق و التهاب» جان انسان، همگی از تعلقات روحی او نشأت می گیرند و در این تعلق ها، وابستگی ها است که انسان «معنا» پیدا می کند. متعلق این عشق و جاذبه هر چه و هر که باشد جوهره جان آدمی را هم رنگ خویش می کند و ماهیت او را رقم می زند. افسردگی و سردی و بی نوایی روح وقتی است که این شاهرگ حیات و شریان اصلی روح و قلب تپنده جان از تکاپو و امانده و جان آدمی در فقدان معشوق و مطلوب و محبوبی به خزان نشسته باشد.

*** نقش دین در پاسخ گوئی به دغدغه های انسان**
به تحقیق می توان مدعی شد که آنچه جوهره دین گرایی آدمی

نسخه جامعی بوده است که آدمی در آن پاسخ کامل همه دغدغه ها و علاج قطعی همه آلام و تشقی عمیق همه دردهای خویش را می دیده است. او همواره گمشده های اصلی خویش - معرفت، یقین، ایمان، اخلاق، فضیلت، کرامت، آزادی و آزادگی، معنویت و تعالی، عشق و پرستش و ... را در سیمای دین و در منزل دیانت و در کوی طریقت و سلوک دینی می یافته است از جمله:

شناختهای روشن و صریح و دقیق و همه جانبه ای که دین از ظاهر و باطن، غیب و شهادت، آغاز و انجام و مراتب هستی، مبدأ و معاد در اختیار بشر می گذارد همواره ظلمت جهل و حیرت ناشی از سؤالهای اساسی او را می زدوده است و آدمی در متن باورهای زنده و قوی و صریح دینی در عرصه اندیشه خویش به آرامش و امنیتی غیر قابل قیاس با آنچه که علم و فلسفه بدو عرضه می دارند دست می یافته است.

*** آیا می توان گفت، رفته رفته یا پیشرفت علم و دانش و پایه پای توسعه زندگی و تکامل اجتماعی بشر، نیازمندی به دین نیز کاهش یافته و بدیل های تازه ای برای دین پیدا شده است؟**

*** شکفت آنکه قرن حاضر که اوج پیشرفت علم و دانش و فن آوری اعجاب انگیز انسان در تمامی عرصه های زندگی است، پیش از هر دوره دیگری از حیات انسان، در معرض امواج دین خواهی و دین بزوهی و دین گرایی قرار گرفته است و پیش از همه اعصار گذشته، انحاء مختلفی از نحله های متشبه به دین و کرایشهای متجدد مذهبی در عرصه ادیان بزرگ و سنتی به ظهور رسیده است.**

این کیمیای معارف دینی بوده است که همواره شک و تردید او را - در مسائل اساسی حیات - به یقین و اطمینان مبدل ساخته و بر پایه همین اطمینان و یقین، نائره ایمان در دلش فروزان گشته و در پرتو معرفت و ایمان به غایبات هستی و فلسفه زندگی، آرمان و معنا در پهنه جان و صحنه زندگی بشر پیدا می شده است. و همین نگاه و باور دینی نسبت به هستی و آفرینش بوده است که همواره روح امید و خوش بینی به نظامات حاکم بر عالم را در انسان دمیده و مایه و ضامن تلاش و تکاپوی او در زندگی اش شده است.

در طول تاریخ زندگی بشر، همواره این دین بوده است که منادی کرامت و عزت نفس انسانی و اعلان آزادی و حریت او از یوق هر نوع بندگی و عبودیتی - حتی بندگی غریز و شهوات و اسارت های درونی - بوده است. این دین بوده است که انسان را از ذلت و خفت بندگی موجودات ناقص و عاجز و فقیر و حقیر و

را در طول همه اعصار و ادوار تشکیل داده است چیزی جز همین دغدغه های بنیادی و دلمشغولیهای دائمی آدمی نبوده است. یعنی همان سائقه ها و تمایلاتی که انسان را در همه عرصه های علم و اندیشه، - آفرینی، اخلاق و فضیلت طلبی، فن آوری و تسلط بر طبیعت و ... به تکاپو و تلاش واداشته و انسان را تمدن ساز و تمدن آفرین ساخته است، همانها نیاز انگیزه ها و دلمشغولیهها و پشتوانه اصلی و محرک اولی انسان برای روی نمودن به دین و دین باوری و زندگی دینی او بوده اند. با این تفاوت مهم که علوم و دانشهای تجربی، نظامهای فکری و فلسفی، شاخه ها و شعب متعدد هنر و فنون زیبا شناختی، مکاتب و نحله های گوناگون اخلاقی، نظامهای اجتماعی و سیاسی و مدنی و ... اگر هر یک به نوعی عهده دار پاسخ گوئی به گوشه ای از دغدغه های بنیادی روح انسان بوده اند، دین آن معجون حیات بخش و کیمیای قدرتمند و

* این کیمیای معارف دینی بوده است که همواره شک و تردید انسان را - در مسائل اساسی حیات - به یقین و اطمینان مبدل ساخته و بر پایه همین یقین، نائره ایمان در دلش فروزان گشته، و در پرتو معرفت و ایمان، آرمان و معنا در پهنه جان و صحنه زندگی بشر پیدا شده است.

* درونی شدن قوانین اجتماعی، به اعتقادی راستین و باوری نیرومند نیازمند است که بر شهوت و غضب آدمی مهار زده و موقعیت عقل را در وجود او تحکیم کند و این بدون نگاه دینی و قدرت معنوی ایمان مذهبی قابل حصول نیست.

تنها پیام آوران مسلم عالم قدس و مدعیان رسمی و راستین ملکوت هستی اند و دین چیزی جز همان ثمره مواجهه و دیدار و دریافت‌های آنان از عالم معنا و همچنین راه وصول و نیل بدان نیست، لذا باز این تنها آغوش دین بوده است که مطمئن‌ترین ملجأ و مأوا و نردبان محکم گریز از مادیت و روزمره گی و هم‌افق شدن با عالم قدس، و چشیدن معنویت و تعالی و تنزه از عالم خاک بوده و هست. اگرچه مدعی دیگر معنویت و آشنایی با عالم معنا را می‌توان «عرفان» و مکاتب شهودی و باطنی دانست، اما کدام مکتب عرفانی و عارف برجسته و نامداری را می‌توان سراغ گرفت که در دامن شرایع بزرگ و در متن تعالیم و باورهای دینی پرورده نشده و از مایه‌های ناب معنوی و جوهره عرفانی دین تغذیه نکرده و وامدار تعالیم ادیان نباشد؟! (چه در عرفان هند و بودایی یا عرفان یهودی و مسیحی و چه در عرفان حکمای الهی ایران باستان و یا در تصوف و عرفان اسلامی) اگر عرفان را معلول دیانت و بلکه ثمره عالیه دین ورزی عارفانه و آگاهانه ندانیم حداقل آنرا باید ریزه خوار و حاشیه نشین سفره دین و وامدار انعام معنوی انبیاء که خود برترین عارفان بشری اند دانست. از اینرو بحق می‌توان گفت که دین همواره، مرجع و مأوای اصلی و اولی مینوگرایی انسان در طول تاریخ، بوده است.

بی‌نیاز از توضیح است که تمایل قدرتمند و اشتیاق وجودی آدمی به بقا نیز تنها در چهارچوبه منظر دینی به عالم، امکان‌پذیر است و درد جاودانگی با یقین به حیات ابدی درمان می‌پذیرد. هراس جانکاه مرگ وقتی است که مرگ مساوی با فنا تلقی شود و همه چیز در همین درنگ کوتاه زندگی دنیا خلاصه شود در حالیکه در نگاه و باور دینی، نه تنها حیات آدمی هم‌افق با ابدیت است، که جاذبه نیرومند آن حیات لایزال و برتر، همه حلقه‌ها و زنجیرهای وابستگی به متاع دنیا را نیز از دل و جان آدمی باز می‌کند و همه زرق و برقه‌ها و جلوه‌گرهایش را چنان کم‌رنگ و

سراپا نیاز، به عزت بندگی کمال مطلق و بی‌نیاز و سراپا قدرت و عظمت و حیات و غنا فراخوانده است.

اگر بشریت در فقدان قسط و عدالت و تلاش برای حاکمیت ارزشهای اخلاقی بر جامعه همواره گرفتار رنج و حرمان و ناکامی بوده است، دین با ارائه نظام ارزشی ویژه و ایجاد اعتقاد به نظارت و حسابرسی کیهانی و باور به قاهریت نظام عادلانه بر هستی، پشتوانه محکم و ضامن اجرای مسلمی برای برقراری قسط و عدالت، و التزام به ارزشهای اخلاقی را برای بشر فراهم آورده است. بدون تردید قسمت عمده‌ای از سامان اجتماعی و مهار شدن ظلم و فساد و فحشا و ناامنی در جوامع بشری در همه ادوار زندگی بشر - حتی جهان معاصر - تکیه بر باورها و التزامات دینی و درونی انسانها و هنجارها و سنن و آداب جاری و مأخوذ از تعالیم و فرهنگ ادیان داشته است. درونی شدن قوانین اجتماعی - که تنها راه برقراری امنیت حقیقی و پایدار و همه‌جائی در جامعه است - به اعتقادی راستین و باوری نیرومند برای مهار شهوت و غضب و تحکیم موقعیت عقل در وجود انسان نیازمند است که بدون نگاه دینی و قدرت معنوی ایمان مذهبی پیدا نمی‌شود.

همچنین اگر آدمی به سائقه گریز از نقص و ضعف، همواره در آرزوی فضایل اخلاقی و مشتاق نیل به کمالات روحی و معنوی بوده است باز عمدتاً این دین بوده است که لوازم و شرایط این ترقع روحی و تکامل شخصیتی را برای بشر بسهولت فراهم آورده است. از جمله: داشتن الگوهای برتر انسانی، در دسترس بودن مربیان حقیقی، ارائه آئین روشنی برای زندگی و نظام عملی برای کسب فضایل، آخرت اندیشی و باور به حیات جاوید و جاذبه‌های نیرومند تصاویر سعادت اخروی و همچنین تشکل بخشیدن به جامعه ایمانی (امت) و امکان زندگی در فضای معنوی و پویای چنین جامعه‌ای و ...

از حیث دغدغه تعالی یا مینوگرایی آدمی نیز، از آنجا که انبیاء

* باور به خدا نه تنها «دغدغه تکیه گاه» که «دغدغه انس» - و بالاتر از همه دلمشغولیهها - «دغدغه محبت و عشق» و نهایتاً «پرستش» را در آدمی به بهترین و عمیق ترین نحو پاسخ می گوید.

* همیشه دین، یگانه پیام رسان موثقی بوده است که به خیل عاشقان و راهیان کوی او بشارت و عنایت معشوق حقیقی را می رسانده، راه را نشان می داده، آئین دوستی و رسم وفاداری را به آدمیان گوشزد می کرده و طریقت عشق و شیوه پرستش را به او می آموخته است.

می آموخته است.

به این ترتیب ملاحظه می شود که دین چگونه درمان همه دردها و آلام معنوی انسان و پاسخگوی همه دغدغه های انسانی و وجودی او بوده و هست. نکته بسیار مهم آنکه چنانچه اشاره شد، ادامه حیات دین و استمرار ایمان و باور و اندیشه و عمل و زندگی دینی در جوامع بشری تا عصر حاضر حکایت از آن دارد که هیچ جانشینی برای دین در میان دستاوردهای بشری نمی توان سراغ گرفت. نه علم و فلسفه، نه ادبیات و هنر، نه فن و صنعت، نه تکامل اجتماعی و پیشرفتهای مدنی مختلف و ...

وضعیت نابسامان روحی و بحران شدید معنوی انسان معاصر و آفات و امراض متعدد جامعه بشری در قرن ما بخوبی گواه آنست که هیچ یک از دستاوردهای غرور آفرین بشری نتوانسته است بدیل و جانشین شایسته ای برای دین در پاسخگویی به نیازهای فطری و تمایلات عمیق و دغدغه های وجودی او باشد. بلکه برعکس هر اندازه انسان از دیانت اصلی و مکاتب الهی فاصله گرفته است عطش او به دین ورزی در صور و شکل های متنوع دیگری - که غالباً صورتهای قلب شده و معوج یا ناقص و انحرافی همان ادیان اصیل اند - افزون تر شده است. این موضوع را در شماره آینده بیشتر مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم.

پانویشتها:

۱- جهت آگاهی از تعاریف مختلف دین نگاه کنید به: مقاله «دین»، از پیرالستون در دایرة المعارف فلسفی پل ادواردز (این مقاله در کتاب «دین و چشم اندازهای نو» ترجمه غلامحسین توکلی آمده است)

۲- از جمله به کتاب «دین و روان» از ویلیام جیمز، کتاب «خدا در ناخودآگاه» از دکتر ویکتور فرانکل کتاب دین پژوهی (ترجمه مقالات دایرة المعارف دین اثر میرچالیا (میرچالیا) مراجعه شود.

۳- به مقاله «ارزشمند» دین در جهان معاصر» از کتاب «معارف اسلامی در جهان معاصر» اثر دکتر حسین نصر مراجعه شود.

سطحی و بی رمق می نماید که کمترین خوف و حزنی برای از دست دادن آن، آرامش دل انسان مؤمن را برهم نمی زند.

مهمتر و بالاتر از همه، اعتقاد به خداوند است که محور دیانت و اساس همه باورهای دیگر دینی - البته در ادیان الهی - است باور به خدا نه تنها «دغدغه تکیه گاه»، که «دغدغه انس» - و بالاتر از همه دلمشغولیهها - «دغدغه محبت و عشق» و نهایتاً «پرستش» را در آدمی به بهترین و عمیق ترین نحو پاسخ می گوید. از یکسو توکل به خدا به عنوان خالق و صاحب اختیار و پروردگار عالم و آدم، فعال مایشاء، سبب ساز و سبب سوز، زمامدار هستی و فرمانروای مطلق ملک وجود و ... هرگونه دلواپسی و نگرانی فقدان تکیه گاه را در انسان فرو می نشاند و از سوی دیگر باور به اینکه او نزدیکترین کس به انسان، آگاه «بما فی الصدور»، لطیف و خبیر «بما فی الشر»، آشنای رازهای مگسو و محرم سویدای دل آدمی است، دغدغه انس را بکلی از میان برداشته و دل آدمی را آرام و قرار می بخشد چراکه هیچ رابطه دوستی و صمیمیتی در ردیف انس با خدا و برقراری ارتباط صمیمانه و از سر صدق و صفا با او نیست لذا مناجات و خلوت با او انسان را از هر مصاحب و رفیق و انیسی بی نیاز می کند.

اما دل سپردن و دلباختن، محبت و عشق که زیباترین زمزمه درونی و دلکش ترین سیمای جان آدمی است به گواهی همه عارفان و عاشقان حقیقی، جز به «یار حقیقی» و «محبوب ازلی و ابدی» - آن زیباترین زیبا، کاملترین کمال، غنی ترین بی نیاز و ... - شایسته نیست و دین بزرگترین پیام دار آن محبوب حقیقی و تنها پرده گشا از چهره زیبای اسماء و سیمای اوصاف دل ستان او است همیشه دین یگانه پیام رسان موثقی بوده است که به خیل عاشقان و راهیان کوی او بشارت و عنایت معشوق را می رسانده، راه را نشان می داده، آئین دوستی و رسم وفاداری را به آدمیان گوش زد می کرده و طریقت عشق و شیوه پرستش را به او